

۲۳
۱

۱۶۶۶۶

مجله	گهزانا نرسيه
تاريخ نشر	مرداد و شهريور ۱۳۴۸
شماره	۲۵
شماره مسلسل	
محل نشر	فارس
زبان	فارسي علوم مقدم
نويسنده	پ: (۱۰۰ - ۱۱۹)
تعداد صفحات	
موضوع	نکته‌ها بر بانی در تفسير طب
سرفصلها	
کيفيت	
ملاحظات	

۱۳۴۸

۱۳۴۸

نکته‌های بلاغی در تفسیر طبری

نوشته‌های خود، ضمن بحث از دیگر مسائل قرآنی، از بلاغت قرآن هم غیر مستقیم در تفاسیر خود سخن گفته‌اند. مثلاً فراء (م ۲۰۷ هـ) کتاب «معانی القرآن» را نوشت و در آن کتاب، علاوه بر اینکه به شرح لغوی الفاظ پرداخته، مسائل نحوی کلمات و اعراب آنها را مورد بحث قرار داده، گه‌گاه از مسائل بلاغی هم در کتاب خود بحث کرده و از کنایه، تشبیه، مجاز و استعاره سخن به میان آورده، از نظم کلمات و اسلوب شیوای آنها و وزن الفاظ و تأثیر این توازن و هماهنگی در اذهان شنونده و خواننده سخن گفته و آنجا که ترکیب کلمات و آیات را بیان کرده و مسائل نحوی را شرح داده، از تقدیم و تأخیر، مسند و مستندالیه، ایجاز و اطناب هم سخن گفته است.^(۱)

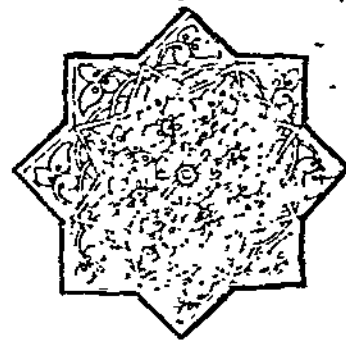
ابوعبیده معمر بن المثنی (م ۲۱۰ هـ) نیز یکی دیگر از مفسران قرون اولیه هجری است که کتاب «مجاز القرآن» او در دست است.

درست است که ابوعبیده در کتاب مجاز القرآن مجاز را مرادف کلمه تفسیر و تأویل دانسته آنرا مانند معبر و ممر و پلی فرض کرده که خواننده را به فهم معانی می‌رساند و در واقع منظور او از «مجاز» همان معنای لغوی بوده و نه مفهوم مصطلح میان علمای بلاغت.

ولی در عین حال، ابوعبیده نیز در کتاب مجاز القرآن خود که تفسیر گونه‌ای است بر قرآن مجید، باز هم از تشبیه، استعاره، کنایه، تقدیم و تأخیر، ایجاز و التفات بحث کرده و در همین کتاب بیست و هشت قسم مجاز را در قرآن، بر شمرده است.^(۲)

ابوعبیده، بر آن است که برای درک و فهم معانی قرآنی، آگاهی از مسائل بلاغی اهمیت ویژه‌ای دارد و تا کسی از فنون بلاغت آگاه نباشد نمی‌تواند آن‌طور که باید و شاید معانی قرآنی و اعجاز آن را درک کند.^(۳) از اینرو، ابوعبیده به فکر افتاد، این مسأله را روشن کند

• نام اصلی کتاب «جامع البیان عن تأویل آی القرآن» می‌باشد که به نام مؤلف آن: ابوجعفر محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰) معروف به تفسیر طبری شده است و ما هم در مآخذ به جای «جامع البیان» تفسیر طبری خواهیم گفت.



محمد علوی مقدم

در نشأت و پیدایش و تکوین و تدوین بلاغت عربی، عوامل گوناگونی همچون: شعر شاعران عرب جاهلی و نظم و نثر قرون اولیه هجری و بحث وجدال متکلمان اسلامی و لغت‌دانان و نحوایان و کتب ارسطو و مفسران قرآن مؤثر بوده است.

در میان عوامل گوناگون، یک عامل بیش از دیگر عوامل در پیدایش و تدوین بلاغت عربی مؤثر بوده و آن، قرآن مجید است.

در باب قرآن مجید، مفسران از دیدگاه‌های مختلف بحث کرده‌اند، برخی در اعجاز آن سخن گفته‌اند و اعجاز آن را مرتبط به بلاغت آن دانستند و بحث و بررسی از علوم بلاغی را ضروری. اینان معتقدند که برای درک شناخت اعجاز قرآن، آگاهی از علوم بلاغی لازم است.

روی همین اصل، بسیاری از مفسران اولیه در

آرایشهای کلامی قرآن را که سبب تفاوت قرآن با کلام عرب شده باز گفته و در واقع بحث از مسائل بلاغی قرآن را در میان مفسران پایه‌ریزی نموده و مفسران را به ارزش و اهمیت علوم بلاغی در آیات قرآنی آگاه کرده است.

به طوری که جاراالله زمخشری (م ۵۳۸ هـ) در

کتبیه: به صم قاف، وفتح تا، فوقانی و سکون یاء، معفر و قبه» به کسر قاف است به معنای: روده، پالان.

و بنا به گفته خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (ج ۱، ص ۱۷۰) و بنا به سخن ابن خلکان در کتاب «وفیات الاعیان» (ج ۲، ص ۲۴۶ و ۲۴۷) و بنا به نوشته «معجم المطبوعات العربیة و العربیة» تألیف یوسف الیاس سرکیس (چاپ مصر، ۱۳۴۶-۱۹۲۸ م، ج ۱، ص ۲۱۱ و ۲۱۲) این کتبیبه، تألیفات فراوانی داشته است.

این معترض کتاب «البدیع» را در سال ۲۷۴ هجری تصنیف کرده است ولی این کتبیبه سالها قبل از تألیف کتاب البدیع مباحث علوم بلاغی را در کتاب «تأویل مشکل القرآن» مورد بحث قرار داد، اما از آنجا که کتاب وی در مباحث گوناگون است و از موضوعات مختلف سخن گفته و همچون کتاب «البدیع» این معترض نیست که فقط به مباحث بلاغی پرداخته باشد، در فرهنگ اسلامی به عنوان یک کتاب بلاغی معرفی نشده، در صورتی که این کتبیبه در کتاب «تأویل مشکل القرآن» از ۱۰۳ تا ۱۳۴ از مجاز و از ۱۳۴ تا ۱۸۴ از استعاره از ص ۲۱۰ تا ۲۳۱ از حذف و از ۲۵۶ تا ۲۷۴ از کنایه و تمریض سخن گفته است.

البته در قرن سوم هجری، دانشمندان دیگری هم بوده‌اند که در زمینه مسائل قرآنی و بلاغی کتاب نوشته‌اند، همچون: جاحظ بصری (۲۵۵ م) که در باب نظم قرآن و اسلوب شگفت‌آور آن، کتاب «نظم القرآن» را نوشت.

ولی متأسفانه این کتاب از میان رفته و به دست ما نرسیده و فقط جاحظ خود در کتاب «الحيوان» در بحث از ایجاز آن کتاب اسم برده (رک: جاحظ، الحيوان، چاپ فوزی عطوی، الطبعة الثانية ۱۳۹۷ هـ ۱۹۷۸ م، بیروت، ج ۳ ص ۴۲۸).

این ندیم هم که کتاب «الفهرست» را در سال ۳۷۷ هجری نوشته، در فصل کتب تألیف شده در باب قرآن، از کتاب «نظم القرآن» جاحظ، اسم برده است. (رک: ابن ندیم، الفهرست، نشر دارالمعرفة، بیروت، ص ۵۷).

ابوعلی محمد بن یزید واسطی (۳۰۶ م) از آچه متکلمان، بنا به نوشته ابن ندیم (الفهرست ص ۲۴۵) در باب ایجاز قرآن، کتابی نوشته که متأسفانه هم اکنون در دست نیست.

حاج خلیفه درج ۱، ص ۱۲۰ کتاب «کشف الطنون» که نام پدر واسطی را یزید ثبت کرده و نه «یزید»، نوشته است که واسطی کتاب «ایجاز القرآن» داشته و عمید القاهر جرجانی «دوشرح» قرآن کتاب نوشته و شرح کبیر را «معتقد» نامیده است.

و در این زمینه کتابی بنویسد، روایت تاریخی در باب انگیزه نوشتن کتاب «مجاز القرآن» این موضوع را روشن می‌کند.^(۴)

ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (۲۷۶ هـ) معروف به: ابن قتیبه که از لغت دانان و نحویان قرن سوم هجری است، در مقام پاسخ گویی بر طاعتان و ملاحظه که می‌گفتند در آیات قرآنی، تناقض وجود دارد، کتاب «تأویل مشکل القرآن» را نوشت و در آن از مجاز، استعاره و کنایه و دیگر مباحث بلاغی، بحث کرد و در آن ثابت کرد که بی‌اطلاعی از اسلوب زبان عربی و ناآگاهی از استعمالات گوناگون این زبان، سبب شده که چنین پندار نادرستی به وجود آید. این قتیبه، علاوه بر کتاب «تأویل مشکل القرآن» کتاب «غریب القرآن» را نیز نوشته است.^(۵)

دانشمند مصری- السید احمد صقر- در مقدمه‌ای که بر کتاب «تأویل مشکل القرآن» ابن قتیبه نوشته، متذکر شده است: صَفَّ ابن قتیبه مصنفات کثیرة بلغت عدتها - فی ما یقول ابوالعلاء السمری - خمسة وستین مصنفاً...^(۵)

یکی از کتب این قتیبه، تفسیر «غریب القرآن» است که متمم و مکمل کتاب «تأویل مشکل القرآن» می‌باشد.^(۶)

کتاب مزبور از این جهت حائز اهمیت است که اولاً معانی لغوی برخی از کلمات قرآنی را باز گفته، ثانیاً بسیاری از مسائل بلاغی را پیش از ابن معتر^(۷) (برخی کتاب البدیع ابن معتر را اولین کتاب بلاغت می‌دانند) روشن کرده و از این لحاظ باید سهم او را در تسکون و تدوین بلاغت عربی مؤثر دانست. ثالثاً بسیاری از آیات قرآنی را مورد بحث قرار داده و جنبه‌های بلاغی آنها را توضیح داده است.^(۷)

پس از اینان که شمردیم، ثبوت به مفسر بزرگ

محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ هـ) می‌رسد. طبری در

تفسیر بزرگ خود بیشتر از فرامباحث بلاغی قرآن را مورد بحث قرار داده و به نظم بدیع قرآن که عرب از نظیره گویی بدان عاجز است، اشاره کرده و برخی

نکردند، بلکه برخی ایمان آوردند و آنان همان کسانی هستند که در نزد مخاطبهای این آیه شناخته شده بودند و معنای آیه چنین خواهد بود: «... آمنوا كما آمن الناس الذي تعرفونهم من اهل اليقين والتصديق بالله و بمحمد (ص) و ما جاء به من عند الله وباليوم الآخر». در واقع، خواسته است بگوید این نوع الف و لام را، عهد ذهنی می‌دانند، همان طور که در آیه: «الذين قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم...» (آل عمران/ ۱۷۳) الف و لام «الناس» بر استغراق، دلالت نمی‌کند.

در بحث از آیات «مالک يوم الدين» و «ایاک نعبد و ایاک نستعین» (سوره حمد/ ۴ و ۵) طبری، اشارتی به صمت التقات کرده، البته نه با لفظ التقات، بلکه با این عنوان که عرب وقتی می‌خواهد درباره چیزی سخن بگوید، از خطاب به غیبت و از غیبت به خطاب عدول می‌کنند، همانطور که مثلاً به شخص می‌گویند: «قد قلت لایحیک: لوقمت لقمتم» و قد قلت لایحیک لوقام لقمتم و نیز برای التقات از غیبت به خطاب، شعر هذلی را مثال آورده که گفته است:

یالهی نفسی کان جده خالد
و بیاض وجهک للتراب الاعفر
که از غیبت به خطاب عدول کرده است.

طبری در این پاره از شعر لبید بن ربیع هم مثال آورده است، لیکن بهترین مثال این صنعت را آیه «هو الذی یسیرکم فی البر و البحر حتی اذا کتتم فی الفلک و جری بهم بریح طیبه...» (یونس/ ۲۲) دانسته که از غیبت به خطاب و سپس از خطاب به غیبت عدول شده است.^(۱۰)

در بحث از آیه: مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لایبصرون* (بقره/ ۱۷) طبری، نوشته است^(۱۱): اگر

* یعنی: مثل دورویان و منافقان، همانند کسی است که آتش فروخته [در بیابان تاریک تا راه خود را پیدا کند] ولی هنگامی که آتش اطراف خود را روشن ساخت، خدا آن را خاموش می‌کند و در تاریکی و حشتناکی که چشم کار نمی‌کند، آنها را رها می‌سازد.

مقدمه تفسیرش نوشت^(۸): فقیه هر چند که در فتوا و استنباط احکام فقهی بر اقران خود پیشی گیرد و متکلم [عالم علم کلام] هر قدر که در علم کلام، فرد برجسته‌ای شود و محدث در اخبار و احادیث هر چند اهمیت پیدا کند و فرد شاخصی گردد و خطیب در فن خطابه از حسن بصری هم سخنورتر شود و تحوی در علم نحو، از سیبویه هم برتر گردد، هیچ‌یک از اینان به حقیقتی نمی‌رسند مگر اینکه در دورشته از دانش، یعنی علم معانی و بیان که مختص به قرآن است براعت و کمال پیدا کنند.

از گفته زمخشری، در مقدمه تفسیرش چنین استنباط می‌شود. که دو علم معانی و بیان، از مهمترین علوم است که مفسر باید بداند و بدون آگاهی از این دو علم نمی‌تواند زیباییهای بلاغی و محسنات بدیعی کلام خدا را درک کند و نشان بدهد. در واقع، زمخشری راه درک اعجاز قرآن را در تبحر و شناخت علوم بلاغی دانسته و بر آن است که شناخت لطایف کلام ربانی با آگاهی از علوم بلاغی، امکان‌پذیرتر است و برای درک اعجاز ناچار باید علوم بلاغی را بخوبی فرا گرفت.

طبری در تفسیر بزرگ خود پیش از فراء و دیگر مفسران پیش از خود، از بلاغت قرآن بحث کرده و به برخی از تفاوت‌های کلمه‌های قرآن، اشاره دارد، مثلاً گفته است: تفاوت «الحمد لله» در نخستین آیه سوره حمد با «حمداً لله» در این است که در «الحمد لله» عمومیت بیشتر استنباط می‌شود و خواننده درمی‌یابد که جمیع محامد و شکر کامل و حمد همه موجودات از آن خدا و برای خدا است و اگر گفته می‌شد: «حمداً لله» آن عمومیت و شمول، استنباط نمی‌شد و تنها حمد قائل و گوینده را شامل می‌شد.^(۹)

ولی باید دانست که گاه الف و لام بر استغراق دلالت نمی‌کند و نمی‌توان از آن، استغراق و شمول و عمومیت را استنباط کرد، مثلاً در آیه: «واذا قيل لهم آمنوا كما آمن الناس...» (بقره/ ۱۲) الف و لام افاده استغراق نمی‌کند، زیرا تمام ناس به شخص حضرت محمد (ص) ایمان نیاوردند و گفته‌های او را تصدیق

عرب، قاعده کلی بر این است که در مواردی که ایجاب کند، کلام را موجز آورند و مختصر کنند. (۱۳) در بحث از آیه «...ولاتقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين» * (بقره/ ۳۵) طبری به حذف جمله شرطی اشاره کرده (۱۴) و گفته است: بنا به اعتقاد نحویان کوفه، عبارت در اصل چنین بوده است «ولاتقربا هذه الشجرة فانكما ان قربتما كنتما من الظالمين» و حذف جمله شرطی بر بلاغت جمله افزوده است و جمله به صورت «ولاتقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين» بیان شده است.

در بحث از آیه «فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضاً...» (بقره/ ۱۰) طبری به حذف و اسناد فعل به غیر فاعل اصلی اشاره کرده و گفته است: در واقع معنای اصلی آیه چنین است: «فی اعتقاد قلوبهم الذين يعتقدونه ففسى الدين والتصديق بمحمد (ص) و بما جاء به من عند الله مرض و سقم» بیماری قلبی منافقان و دورویان، در این آیه شک و تردید آنان است در نبوت پیامبر و آنچه که بر او نازل شده (= قرآن مجید).

طبری، برای این گونه حذفها، از اشعار شاعران عرب نیز، مثالهایی آورده است همچون شعر عبتره عیسی:

هلا سألت الخيل يا ابنة مالك؟

ان كنت جاهلة بما لم تعلمي

که در اصل بوده است: «هلا سألت اصحاب الخيل؟»

و یا گفتار آنان که گفتارند: «یا خیل الله ارکیبی»

که مقصود: «یا اصحاب خیل الله ارکیبوا» بوده است،

طبری در این مورد شواهد فراوانی ذکر کرده است. (۱۵)

در بحث از آیه «ایاک نعبد وایاک نستعین»

[حمید/ ۵] طبری، علاوه بر اینکه، بحث افاده حصر را، از

تقدیم مفعول بر فعل و در نتیجه ثابت شدن اینکه نقطه

انکاء فقط خداست و «لا ایجداً سواه» را مطرح کرده

و علاوه بر اینکه گفته است: چرا «نعبد» بر «نستعین»

یعنی عبادت، بر استعانت مقدم شده و حال آنکه «فسمیال»

* یعنی: نزدیک این درخت نشوید که از ستگران خواهید شد.

کسی بگوید که چگونه می‌توان حالت گروهی (مثلهم) را به حالت یک فرد (مثل الذی استوقدناراً) همانند کرد، یعنی چرا گروه و جماعت را به مفرد مثل زده و چرا گفته نشده «مثلهم کمثل الذین استوقدوناراً»؟ در جواب خواهیم گفت: که حالت به حالت تشبیه شده و در قرآن مجید نظیر دارد همچون آیه: «... تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت...» (احزاب/ ۹) که حالت به حالت تشبیه شده است و در واقع گفته شده است: «یکدوران عین الذی یغشی علیه من الموت» در آیه مورد بحث. (= بقره/ ۱۷) هم می‌گوییم: حالت آنان همانند حالت کسی است که آتشی بر افروخته باشد... طبری در توضیحات خود افزوده که تمثیل و همانند کردن جماعتی از مردان در طول و دیگر اعضاء به یک فرد و یک چیز، جایز نیست ولی تمثیل جماعتی از منافقان و دورویان به یک فرد بر فروزنده آتش رواست و در واقع اصل مطلب چنین بوده است: «مثل استضاءة المنافقين بما اظهروه من الاقرار بالله و بمحمد (ص) و بما جاء به، قولاً و هم به مسکذبون اعتقاد اکم مثل الاستضاءة الموقدناراً...» سپس کلمه «استضاءة» حذف شده و کلمه «مثل» به «الذی» اضافه شده است.

برای توضیح بیشتر، طبری گفته است: در تشبیه اعیان بنی نوع انسان، بهتر است جماعت به جماعت و مفرد به مفرد تشبیه شود، لیکن آیه مورد بحث، تشبیه در حالت به حالت است. (۱۶)

در بخش پایانی آیه (... فلما اضاءت ماحوله ذهب

الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون) طبری به

ایجاز به حذف اشاره کرده و از اختصار، سخن رانده و

افزوده است که جمله در اصل «... فلما اضاءت ماحوله،

خمدت وانطفأت...» بوده و دو فعل «خمدت» و

«انطفأت» حذف شده است.

و چنانچه کسی بگوید: «ولیس ذلک بموجود

فی القرآن، فمالذک علی ان ذلک معناه؟» در جواب

می‌گوییم: «من شأن العرب الایجاز و الاختصار...»

طبری نمونه‌های فراوانی هم از «حذف» و «ایجاز»

شعر شاعران عرب ذکر کرده و افزوده است که در کلام

المعونة كانت احق بالتقديم» علت آن در نظر طبری این است که انسان در عبادت خود به معونت خدا نیاز دارد. طبری در وجه تکرار ضمیر «ایاک» در «ایاک نعبد وایاک نستعین» گفته است: از لحاظ عظمت میخاطب، فصاحت، ایجاب می کنند که ضمیر تکرار شود؛ همانطور که می گویند: «اللهم انا نعبدک ونستعینک ونحمدک ونشکرک» و به قول طبری «وکان ذلک افصح فی کلام العرب، من ان یقال: «اللهم انا نعبدک ونستعینک ونحمدک... کان الافصح اعادتها مع کل فعل».^(۱۶) در بحث از آیه: «ذلک الکتاب لاریب فیہ...»

(بقره/۱) طبری، ضمن اینکه روایات گوناگونی را نقل کرده که «ذلک الکتاب» به معنای «هذا الکتاب» می باشد، خود نیز القاشبیه کرده و گفته است: چگونه می توان گفت «ذلک» در این آیه به معنای «هذا» می باشد، در صورتی که «هذا» اشاره به حاضر معاین است و «ذلک» اشاره به غائب (= غیر حاضر و لامعین). طبری گفته است (۱۷): در واقع خداوند برای بیان عظمت قرآن، از اسم اشاره به دور استفاده کرده و مقام قرآن را بالا برده و گفته آن قدر مقام قرآن بالاست که گویی در نقطه دوردستی در اوج آسمانها قرار گرفته است و طبری برای تأیید سخن خود اشعاری از شاعران عرب مثال آورده که در آنها «ذلک» به معنای «هذا» می باشد.

طبری، احتمال دیگری را ذکر کرده و گفته است «ممکن است ذلک الکتاب سور و آیاتی باشد که پیش از سوره بقره در مکه و مدینه نازل شده، بدین معنا که خدا گفته است: ای پیامبر آیات و سوری را که در گذشته بر تو نازل کردم «لاریب فیہ».

قول دیگری که طبری ذکر نموده این است که «ذلک الکتاب» اشارتی به تورات و انجیل می باشد و در این صورت به تأویل نیازی نیست.

در بحث از هاء ضمیر «فیہ» طبری گفته است: مرجع این ضمیر «کتاب» است و معنای «لاریب فیہ»: «لا شک فی ذلک الکتاب انه من عند الله هدی للمتقین»^(۱۸) طبری در بحث از آیه «الم تعلم ان السله

ملک السموات والارض و مالکم من دون الله من ولی ولا نصیر» (بقره/۱۰۷) موضوع استنبات و تفسیر و جایگزین شدن کلام را در ذهن مخاطب، طرح کرده و در واقع، پاسخ طاعنان را که گفتاند: مگر پیامبر اکرم نمی دانسته که خدا قادر است و حکومت آسمانها و زمین از آن اوست که به پیامبر خطاب شود: «الم تعلم ان الله له ملک السموات والارض...».

طبری، چنین پاسخ داده که در این گونه موارد، در زبان عربی هم برای تقریر و بهتر جایگزین شدن مثلاً می گویند: «الم اکرمک؟» «الم افضل علیک؟» به معنای «قد اکرمه و تفضل علیه» یعنی نسبت به تو اکرام کردم و نسبت به تو تفضل کردم..

علاوه بر این مطالب، طبری با وجود قرینه مقالیه بخش پایانی «... و مالکم من دون الله من ولی ولا نصیر» بر آن است که در این آیه، خطاب به پیامبر اکرم است ولی در معنا اصحاب و امت پیامبر، مورد نظر هستند و این گونه سخن گفتنها که گوینده یک فرد را مخاطب سازد ولی جماعتی را در نظر داشته باشد، در کلام عرب، فراوان است و طبری در این باره اشعاری از کمیت بن زید را مثال آورده و نیز به آیات: «یا ایها النبی اتق الله ولا تقطع الکافرین و المنافقین...» و «واتبع ما یوحی الیک من ربک ان الله کان بما تعملون خبیراً» (احزاب/۱) و (۲) استناد جسته که خطاب خاص پیامبر اکرم است ولی عموم را در بر می گیرد، به دلیل بخش پایانی آیه یعنی «ان الله کان بما تعملون خبیراً» که فعل «تعملون» به صیغه جمع مخاطب آمده است. (۱۹)

در بحث از آیه «ولقد آتینا موسی الکتاب و قفینا من بعده بالرسول و آتینا عیسی بن مریم السینات و ایدناه بروح القدس افکلما جاءکم رسول بشئ من انفسکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون» (بقره/۸۷) که خدا گفته است: ما به موسی کتاب آسمانی دادیم و پس از او پیامبرانی پشت سر یکدیگر فرستادیم و به عیسی بن مریم دلایل روشن دادیم و او را به وسیله روح القدس تأیید نمودیم. سپس قرآن به صورت استفهام گفته است: «افکلما جاءکم رسول بما لاتسهوی انفسکم

وضعها مکان نظیرها». همانطور که ابوخراش هذلی هم گفته است:

فليس كعهد الدار يا ام مالك
ولكن احاطت بالرقاب السلاسل

در شعر مزبور «احاطت بالرقاب السلاسل» استعاره است از اینکه اسلام همچون سلاسل، محیط به رقاب و گردنهای ماست و ما را از بسیاری چیزها که در جاهلیت بدان معتقد و پای بند بودیم، باز می‌دارد.

درواقع طبری، خواسته است بگوید «تولیتیم» هم در آیه استعاره است برای ترک عمل و اعراض از میثاق.

در بحث از آیه «... واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم» (بقره/۹۳) که به علت درک سامع و فهمیدن شنونده معنای کلام را مضاف حذف شده و در اصل بوده است «واشربوا فی قلوبهم حب العجل» یعنی در واقع دل‌های آنها با محبت گوساله آبیاری شده بود یعنی عشق به گوساله ظلایی سامری در اعماق قلبشان نفوذ کرده بود.

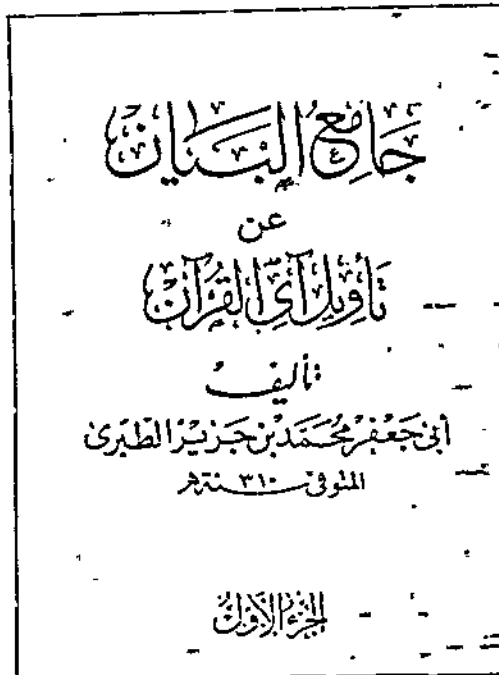
زیرا در زبان عربی وقتی می‌گویند: اشرب قلب فلان حب کذا، به معنای «سقی ذالک حتی غلب علیه وخالط قلبه» می‌باشد. طبری در این زمینه که گاه مضاف حذف می‌شود و اینکه ترک ذکر چیزی، گاه از ذکر آن ایلم می‌باشد، از شعر زهیر مثال آورده و آیات: «وأسألهم عن القرية التي كانت حاضرة البحر...» (اعراف/۱۶۳) «وأسأل القرية التي كنا فيها والعير التي أقبلنا فيها...» (یوسف/۸۲) را نیز در این مورد ذکر کرده است.

به هر حال با تعبیری که طبری از آیه مورد بحث کرده و کلمه «حب» را در تقدیر گرفته روشن می‌شود که بنی اسرائیل قلوب خود را با محبت گوساله سامری آبیاری کردند و بدین وسیله علاقه خود را بدان گوساله نشان دادند. (۲۲)

* یعنی: شامس از این جریان روگردان شدید و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبوده، از زیانکاران بودید. ...
© یعنی: دل‌های آنان بر اثر کفر با محبت گوساله آبیاری شدند...

استکبرتم...».

طبری گفته است (۲۰): با آنکه جمله استفهامی است ولی از باب تقریر در خطاب، جنبه خبری دارد، در واقع قرآن گفته است: پیامبری که سخنی برخلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او استکبار کردید و زیر بار فرمانش نرفتید و هوا و هوس آنچنان بر شما غلبه کرده بود که گروهی از آن پیامبران را تکذیب کردید و برخی را به قتل رساندید، همانطور که در آیه: «الم



تعلم ان الله له ملك السموات والارض...» (بقره/۱۰۷) چنین است و جنبه تقریر در خطاب دارد. طبری افزوده است که نظایر آن در زبان عرب، فراوان است. (۲۱)
در بحث از آیه: «ثم تولیتم من بعد ذلک فلولاً فضل الله علیکم ورحمته لکنتم من الخاسرین» (بقره/۶۳) که طبری «ثم تولیتم» را به معنای «ثم اعرضتم» معنا کرده و در توضیح گفته است: (۲۲) این کلمه «یستعمل ذلک فی کل تارک طاعة امریها» و چند مثال هم از آیات قرآنی آورده و سپس به استعاره اشاره کرده و افزوده است: «ومن شأن العرب استعارة الكلمة و

طبری، نظیر همین حذف را در ذیل آیه: «واقیموا الصلاة و اتوا الزکوة و ماتقد مولانا نسکم من خیر تجدوه عندالله...» (بقره/۱۱۰) هم بحث کرده و گفته است: تقدیر آن «تجدوه ثوابه عندالله» می باشد.

طبری برای تأیید بحث مورد نظرش، در ذیل همین آیه، شعر عمر بن لجا را مثال آورده که گفته است:

وسبحت المدینه لا تلمها

رات قمراً بسوقهم نهاراً

و اصل آن: «سبح اهل المدینه» بوده است.

در بحث از آیه: «... قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین» (بقره/۹۱) که سرخی از طاعتان گفته اند چرا در آغاز با فعل مستقبل «تقتلون» موضوع طرح شده و سپس با کلمه «من قبل» از زمان گذشته، سخن به میان آمده است؟

طبری در این باره گفته است: (۲۴) در زبان عربی رسمی شایع است که فعل ماضی به معنای مستقبل باشد و فعل مستقبل به معنای ماضی، همانطور که در آیه: «واتبعوا ما تلتوا الشیاطین علی ملک سلیمان...» (بقره/۱۰۲) چنین است و حال آنکه لازم بود گفته شود: «واتبعوا ما تلتت...» و همانطور که در شعر شاعران هم، این موضوع فراوان دیده می شود همچون شعر:

ولقد امر علی اللّهم یسبّی

فمضیت عنه و قلت لا یغنی

که منظور از «امر» که فعل مستقبل است، «مررت» یعنی فعل ماضی، می باشد به دلیل مصراع بعدی که گفته است: «فمضیت عنه» و نگفته است:

«فامضی عنه» طبری، برای اثبات سخن خود چند بیت شعر دیگر نیز مثال آورده است. وی سپس در مقام توضیح آیه افزوده است که خداوند یهودیانی که روزگار پیامبر اکرم را درک کرده بودند، مخاطب قرار داده و نعم خود را بر اسلاف آنان برشمرده و کفران نعمتی که اسلافشان مرتکب شده اند، بازگو کرده و ارتکاب معاصی و گستاخی آنان را هم نسبت به پیامبران بیان نموده است.

و نیز اضافه کرده که این گونه چیزها در زبان

عربی فراوان هستند مثل اینکه کسی می گوید: ما در فلان روز نسبت به شما چنین و چنان کردیم و شما چنان و چنین کردید. در واقع فعل مستقبل «فلم تقتلون انبیاء الله من قبل» اختیاری است. از انجام فعل پیشینیان و اسلاف یهود. و تاویل «من قبل» هم در اصل «من قبل الیوم» بوده است.

طبری در بحث از آیه: «من کان عدواً لله و ملائکته و رسله و جبریل و میکال فان الله عدو لکافرین» (بقره/۹۸) گفته است: (۲۵) اولاً اگر کسی بگوید که مگر جبرئیل و میکائیل جزء ملائکه نیستند که نامشان جدا ذکر شده است؟ در جواب می گوئیم: چرا، ولی چون یهود می گفت که: «جبریل عدونا و میکائیل و لیبنا» و به پندار آنان، میکائیل برای حضرت رسول چون جبرائیل نبود، لذا اسم این دو به صراحت گفته شده، تا رفع ابهام شود. در باب اظهار کلمه الله به صورت «فان الله عدو لکافرین» و نه اضمار آن به صورت «فان الله عدو لکافرین» هم طبری گفته است: (۳۶) برای رفع اشتباه کلمه «الله» ظاهر شده، زیرا اگر به صورت ضمیر گفته می شد شتونده شک می کرد که مرجع ضمیر کیست؟ سپس طبری شعر شاعر عرب را که گفته است:

لیت الغراب غداً ینعب دائماً

کان الغراب مقطع الاوداج

به اظهار «غراب» و نه به اضمار آن، مثال آورده است. طبری در بحث از آیه: «فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا...» (بقره/۱۳۷) از تشبیه حالت به حالت

یعنی: نماز را برپا دارید و زکوة را ادا کنید [و بدانید] هر کار خیری که برای خود از پیش می فرستید آن را [در سرای دیگر] نزد خدا خواهید یافت.

یعنی: ای پیامبر بگو [به یهود آن کسانی که وقتی به آنان گفتی که به آنچه خدا نازل کرده ایمان بیاورید گفتند ایمان می آوریم. به آنچه بر خود ما نازل شده باشد] پس چرا پیامبران خدا را پیش از این به قتل می رساندید؟

یعنی: کسی که دشمن خدا و فرشتگان او و جبرائیل و میکائیل باشد [کافر است] و خداهم دشمن کافران است.

یعنی: اگر آنها نیز به آنچه شما ایمان آوردید، ایمان بیاورند، البته که هدایت یابند...

معنای آیه را «لكن البرّ بر من آمن بالله واليوم الآخر...» بدانیم، در پایان مسبحث افزوده است: «وقد يجوز معنى الكلام: ولكن البار من آمن بالله، فيكون «البر» مصدراً وضع موضع الاسم.»^{۲۷}

طبری در بحث از آیه «نساؤکم حرث لکم فأتوا حرثکم انی شثتم...» (بقره/۲۲۳) گفته است: اولاً از باب تسمیة سبب به اسم مسبب و «حرث» در اینجا به معنای «مزرعه» است «اما الحرث فهی مزرعة یحرث قیها.»

«فأتوا» (بفعل) امر از ماده اتیان و در این آیه، کنایه از جماع است) همانطور که در آیه پیش از آن نیز به همین معناست. «... فأتوهن من حیث امرکم الله...» طبری در جمله «انی شثتم» که مورد اختلاف است، بحث جالبی را مطرح کرده و در آن به مسأله تفاوت داشتن برخی از کلمات بظاهر هم معنا اشاره کرده و افزوده است: برخی از کلمات ظاهراً دارای یک معنا هستند، ولی در اصل با یکدیگر تفاوت دارند و تفاوت آنها خیلی ظریف است و فقط از پاسخ گوینده می‌توان به تفاوت آنها پی برد.

مثلاً «این» از ادات استفهام است و برای پرسش از مکان و محل بکار می‌رود، زیرا وقتی می‌گویند: «این اخوک؟» در جواب می‌گوییم: «ببلدة کذا» یا «موضع کذا» پس آئین برای سؤال از مکان به کار می‌رود.

ولی «کیف» برای سؤال از حالت است مثلاً وقتی می‌گویند «کیف انت؟» در جواب می‌گویند: مثلاً بخیر و یا «فی عاقبة» لیکن اگر بگویند: «انی یحیی الله هذا المیت؟» جواب این است که گفته شود: «من وجه کذا» و یا مثلاً اگر بگویند: «انی لک هذا المال؟» در جواب گفته می‌شود: «من کذا و کذا» همانطور که در آیه ۳۷ سورة آل عمران زکریا از حضرت مریم می‌پرسد: «انی

سجن گفته و بر آن است که در این آیه: «فالتشبیة انما وقع بین التصدیقین والقرارین اللذین هما ایمان هؤلاء وایمان هؤلاء» (۲۷) سپس با مثال گفته است این بدان ماند که بگوییم: «مرعرو باخیک مثل مامررت به» یعنی همانندی میان دومرور است و در این مثال گوینده دومرور را به یکدیگر همانند کرده و همانندی میان عمرو و متکلم، نیست.

در مورد آیه مورد بحث نیز همین گونه است یعنی: «انما وقع التمثیل بین الایمانین لا بین المؤمن به» یکی از آیات بحث انگیز این آیه است: «لیس البران تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولكن البر من آمن بالله والیوم الآخر...» زیرا اگر به شأن نزول آیه توجه شود می‌بینیم که در صدر اسلام مخالفان اسلام از یک سو و تازه مسلمانان از سوی دیگر پیرامون تغییر قبله سروصدایی به راه انداختند تا اینکه آیه مزبور نازل شد. قرآن در این آیه گفته است: نیکی تنها آن نیست که تمام گفتگوهای شما درباره قبله و تغییر قبله باشد و تمام وقت شما در این راه مصروف شود بلکه نیکی (نیکی کار) آن کسانی هستند که به خدا و روز رستاخیز و... ایمان بیاورند.

طاعنان هم در مورد آیه مزبور به طریق دیگر ایراد گرفتند و گفتند: چگونه می‌توان گفت: «ولكن البرمن آمن بالله» یعنی چگونه می‌توان مصدر را بر ذات حمل کرد؟ طبری در پاسخ گفته است: (۲۸) «وانما معناه: ولكن البرّ بر من آمن بالله والیوم الآخر».

وی سپس برای توضیح بیشتر، مثال آورده و افزوده است وقتی می‌گویند: «الجود حاتم» و «الشجاعة عنتره» معنایش: «الجود جود حاتم» و «الشجاعة شجاعة عنتره» می‌باشد.

در واقع، در این مورد تأکید بیشتر است و در این صورت مطلب بهتر درک می‌شود، همانطور که وقتی می‌گویند: «زید عدل» یعنی زید عدالت پیشه است و گویی تمام وجودش عدل است و جز عدل، چیزی در او نیست.

البته طبری گفته است علاوه بر اینکه می‌توانیم

* یعنی: نیکی این نیست [که به هنگام نماز] صورت خود را به سوی مشرق و مغرب کنید، بلکه نیکی [و نیکی کار] آن کسانی هستند که به خدا و روز رستاخیز و... ایمان بیاورند.
 © این سخن را ابو عبیده در صفحه ۶۵ «سجاز القرآن» گفته است و فراهم در جلد اول، ص ۱۰۴ «معانی القرآن».

لازواجهم» اختلاف است، برخی کلمه وصیة را به نصب خوانده و بنابراین کلمه «فلیوصوا» در تقدیر باشد و عبارت در اصل چنین باشد «فلیوصواوصیة لازواجهم». برخی دیگر کلمه «وصیة» را مرفوع خوانده و در علت مرفوع بودن آن، بعضی گفته‌اند که نایب فاعل است برای فعل «کتبت» و تقدیر آن «کتبت علیهم وصیة لازواجهم» بوده است. طبری قراءت رفع را بر قراءت نصب ترجیح داده است.

طبری ذیل بحث مزبور به ایجاز حذف اشاره کرده است و ما می‌دانیم که یکی از موارد ایجاز حذف، وقتی

یعنی زکریا گفت: ای مریم! این روزی از کجا برای تو می‌رسد؟ مریم پاسخ داد که این رزق از جانب خداست. روایتی هم از جابر و ابن عباس نقل شده که بر همین معنا دلالت می‌کند. یعنی: آنان از شما که در آستانه مرگ قرار می‌گیرند و همسرانی از خود به جامی گذارند باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال آنها را [بایر داخت هزینه زندگی] بپرستند سازند. علمای بلاغت، در بحث از [ایجاز حذف]، علل حذف را چند چیز دانستند:

- ۱- اختصار و برهیز از بیبوده گویی.
- ۲- کوتاه بودن زمان، یعنی اگر محذوف را باز گوئیم، امر مبهمی از دست می‌رود و این گونه حذف بیشتر در باب تحذیر و اغراء هست مانند: ناقة الله وسقیاها (شمس/۲۳) که «ناقة الله» از باب تحذیر است و فعل «ذروا» [بواگذارید] حذف شده و «سقیاها» از باب اغراء است و فعل «الزموا» محذوف می‌باشد.
- ۳- جایی که محذوف به قرینه معلوم باشد همچون: «عالم الغیب والشهادة» (انعام/۷۳) و «فعال لما یزید» (هود/۷-۱۰) که موضوع جز برای خدا، برای دیگری صلاحیت ندارد.
- ۴- گاه حذف، برای تحقیر انجام می‌شود مانند: «... صم بکم عمی...» (بقره/۱۸) یعنی: «هم» (= آنان) منافقان و مردمان دو چهره و دورویان.
- ۵- حذف گاه جهت رعایت سجع (در قرآن مجید، بجای سجع، اصطلاح «فاصله» می‌گویند) انجام می‌شود مانند «ما ودعک ربک وما قلی» (ضحی/۲) که در اصل بوده است «وما ودعک ربک وما قلاک» ولی چون آیات پیشین به الف مستقصوه، ختم شده «والضحی واللیل اذا سجی» این آیه هم به صورت «ما ودعک ربک وما قلی» آمده است و مقول جهت رعایت سجع (بفاصله) حذف شده است.
- ۶- وقتی که فعل بعدی بر محذوف دلالت کند همچون آیه: «ولولاه لهداکم» (نحل/۹) یعنی «ولولاه لهداکم لهداکم».

لک هذا قالت هو من عند الله...» و یا در آیه ۲۵۹ سوره بقره «...انی یحیی هذه الله بعد موتها...»

در این باره، طبری از اشعار شاعران عرب هم مثال آورده و در تمام اشعار در پاسخ «انی» جمله «من وجه» می‌آید. طبری در این بحث با این استدلال، اولاً به تفاوت کلمات در معنا و مفهوم اشاره کرده و ثانیاً پاسخ آنانی را که در تفسیر آیه «... فأتوا حرثکم انی شتم...» گفته‌اند: «انی شتم» یعنی «کیف شتم» یا «حیث شتم» یا «متی شتم» یا «این شتم» نادرست دانسته و افزوده است که باید به معنای درست «انی شتم» توجه داشت.

و چون چنین است، به قول طبری: «فبین خطاء قول من زعم ان قوله تعالی «فأتوا حرثکم انی شتم» دلیل علی اباحة اتیان النساء فی الادبار لان السدبر لا محترث فیه، و انما قال تعالی ذکره «حرث لکم فأتوا الحرث من ای وجوه شتم». (۲۹)

در بحث از بخش پایانی آیه «... والی الله ترجع الامور» (بقره/۲۱) که بازگشت تمام کارها به خداست و اوست که نیکوکار را پاداش و بدکار را کیفر می‌دهد، طبری گفته است (۳۰): منظور از «الامور» هم کارهای دنیوی است و هم کارهای اخروی و در واقع مرجع و مسیر تمام کارها به خداست و این عمومیت را طبری از الف و لام «الامور» و جمع بودن کلمه استنباط کرده و در واقع یک قاعده بلاغی را بیان کرده است. (جمع محلی به الف و لام افاده عموم می‌کند.)

به قول خود طبری «انه جل ثناؤه عنی بها جمیع الامور، ولیم یعن بها بعضاً دون بعض.»

در زبان عربی گاه الف و لام، دلالت بر عمومیت می‌کند همانطور که وقتی می‌گویند: «یعمجینی العسل» و «البقل اقوی من الحیار» دو کلمه «العسل» و «البقل» که الف و لام دارد بر عمومیت دلالت می‌کند.

طبری در بحث از آیه: «والذین یتوفون منکم و یذرون ازواجاً وصیة لازواجهم متاعاً الی الحول...» (بقره/۲۴۰) گفته است: در اعراب کلمه «وصیة»

هو من عند الله ان الله يرزق من يشاء بغير حساب» ﴿٢٤﴾
(آل عمران / ٣٧) که طبری درباره معنای کلمه «انی» بحث کرده، در مقابل معنای عبارت «یا مریم انی لک هذا» نوشته است: «من ای وجه لک هذا الذین اری عندک من الرزق»؟

نکته جالب توجه در این آیه آنکه مفسران از کلمه «رزقاً» که به صورت نکره آمده است چنین استنباط کرده‌اند که غذای مزبور، غذای بهشتی بوده و برای زکریا هم ناشناخته که زکریا «وجد عندها رزقاً».

پاسخ مریم نیز که می‌گوید: «قالت هو من عند الله» و غذا را فرستاده شده از جانب خدا می‌داند، دلیلی بر بهشتی بودن خوراکی مزبور است. (٢٤)

السببه طبری هم، از رزق و خوراکی شگفت‌آور چنین سخن گفته است: (٣٦) «ثم یدخل [بزکریا] علیها فیجد عندها فاکهة الشتاء فی الصیف و فاکهة الصیف فی الشتاء، فکان یعجب مما یری من ذلك و یقول تعجباً مما یری «انی لک هذا؟ فتقول: من عند الله».

یعنی: آیا کسی از شما دوست می‌دارد که از درختان خرما و انگور باغی داشته باشد که از زیر درختان آن باغ، نهرهای آب جاری باشد و برایش در آن باغ از هر گونه میوه‌ای هم باشد، و در حالی که به سن پیری رسیده فرزندان کوچک ضعیف دارد، گردبادی تند که همچون آتش سوزانی است به آن برخورد کند و بسوزاند، خدا آیات خود را این چنین آشکار می‌سازد، شاید شما بیندیشید [و راه راست را بیابید].

طبری، ذیل آیه مزبور کلمه «اعصار» را چنین معنی کرده است: اما الاعصار فانه الريح العاصف تهب من الارض الى السماء کانهما صمود تجمع اعاصیر (تفسیر طبری ج ٥، ص ٥٥١) یعنی: اعصار گردباد تندی است که به هنگام وزش از زمین، عمودی به آسمان رود (یعنی یک سر آن به زمین و سر دیگر آن در آسمان).

سخن طبری در جلد پنجم، صفحه ٥٤٣ تفسیر طبری ذیل بحث از آیه ٢٦٦ سوره بقره، چنین است «وهذا المثل الذي ضرب به الله للمتقين اموالهم رزاقاً لمن انفق في هذه الاية نظيراً لمثل الاخر الذي ضرب به لهم بقوله: «ومثل كمثل جفوان عليه تراب فأصابه وابل...»

یعنی: زکریا از مریم پرسید: این رزق و روزی که نزد تو هست [چنین غذای مخصوص کنار محراب تو] از چه طریق تهیه شدیم و از کجا آمده است؟ مریم گفت: از جانب خدا، خدا هر کس را که بخواهد بی حساب روزی می‌دهد.

است که کلمه مورد حذف معلوم باشد، همچون «عالم الغیب والشهادة» (انعام / ٧٣) یعنی: هو عالم الغیب و الشهادة و «فعل لما یرید» (هود / ١٠٧) یعنی هو فعال لما یرید.

طبری، مثالهایی از حذف، در موردی که برای سامع معلوم باشد، آورده است (٢١) همچون «سورة انزلناها» (نور / ١) و «براءة من الله ورسوله» (توبه / ١) که مبتدا در این دو آیه، حذف شده است.

طبری در بحث از آیه: «ایود احدکم ان تکون له جنة من نخیل و اعناب تجری من تحتها الا نهار له فیها من کل الثمرات و اصابه الکبر و له ذریعة ضعفاء فأصابها اعصار فیه نار فاحترقت کذلک یبین الله لکم الایات لعلمکم تشکرون» * (بقره / ٢٦٦) گفته است که این آیه تمثیلی است برای آنانکه انفاقهای شان ریائی است و عمل آنان، برای تظاهر است. متن اصلی سخن طبری چنین است: «مثلاً لنفقہ المنافق التي ینفقها رزاقاً لمن انفق» (٣٣) لا یتقاء مرضاة الله...» (٣٣)

در همین محبت، طبری از تشبیه حالت به حالت سخن گفته و توضیح داده که حالت آنانکه کار نیک انجام می‌دهند و سپس با ریاکاری و منت گذاشتن بر دیگران و اذیت و آزار رساندن به دیگر کسان، کار خود را خوب جلوه می‌دهند، همانند باغ و بوستان آن کسی است که برای به ثمر رسیدن میوه‌های آن باغ زحمات فراوان تحمل کرده و به هنگام نیاز شدید و بهره برداری از نتیجه کار، بوستان او یکلی از میان می‌رود و به قول طبری «فی حال صفر ولده و عجزه عن احیائها والقیام علیها، فبقی لاشیء له» (٣٣)

طبری در ذیل بحث از آیه ٢٦٦ سوره بقره افزوده که آیه: «... لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی کالذی ینفق ماله رزاقاً لمن و لا یؤمن بالله و الیوم الاخر فمثلہ کمثل صفوان علیہ تراب فأصابه وابل...» (بقره / ٢٦٤) نیز تمثیل دیگری است برای آنانکه ریاکار هستند و انفاقهای آنان ریاکارانه می‌باشد.

در بحث از آیه: «... کلمات داخل علیها زکریا المحراب و جد عندها رزقاً قال یا مریم انی لک هذا قالت

سرانجام طبری ذیل آیه مزبور از ابن عباس چنین روایت کرده است: «فانه وجد عندها الفاكه الغضة حين لا توجد الفاكه عند احد فكان زكريا يقول: يا مريم اني لك هذا؟!»

طبری ذیل آیه: «قالت رب اني يكون لى ولد ولم يمسنى بشر...» (آل عمران ۴۷) در تفسیر جمله «انى يكون لى ولد» نوشته است: (۳۷) «من اى وجه يكون لى ولد؟ ايا از سوى زوجى كه با او ازدواج كنم و شوهرى كه با او نكاح كنم، فرزندى خواهم داشت؟! يا بدون شوهر و همسر و بى آنكه بشرى بامن تماس گيرد؟ خدا هم در پاسخ گفته است: «كذلك الله يخلق ما يشاء» يعنى اين گونه هر چه را خدا بخواهد مى آفريند. (بخشى از آیه ۴۷ / آل عمران) يعنى با آنكه جهان، جهان اسباب است و علل و آفرينش هر موجودى به دنبال يك سلسله عوامل انجام مى گيرد، ولى «كذلك الله يخلق ما يشاء» يعنى خدا مى تواند اين نظام را دگرگون سازد و به وسيله اسباب و عوامل غيرمادى موجوداتى بيافريند (۳۸). وى، ذیل آیه مزبور عبارت «فانه يخلق ما يشاء» و يصنع ما يريد را آورده است.

طبری در بحث از آیه: «و اذا اخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن و لتنصرنه...» نوشته است (۳۹) لام در لما آتيتكم لام ابتداست و بر تأكيد دلالت مى كند زيرا «ما» اسم است و جمله پس از آن، صله آن است.

با توجه به نظر طبرى كه «لام» لام ابتدا و تأكيد باشد، مفهوم آيه اين خواهد بود كه قرآن، دادن كتاب و دانش را تأكيد كرده و جمله را مؤكد بيان نموده است. طبرى در بحث از آيه: «... واستشهدوا شهيدين من رجالكم فان لم يكوئا رجلين فرجل وامرأتان ممن ترضون من الشهداء ان تفضل احداهما فتذكر احديهما الاخرى...» (بقره / ۲۸۳) از تقدم و تاخر سخن گفته و نوشته است: (۴۰) عبارت در اصل چنین بوده است: «فان لم يكوئا رجلين فرجل وامرأتان، كى تذكر احداهما الاخرى ان صلت.» يعنى در آيه تقدم و تاخر هست و لازم بوده كه تذكر و يادآورى درجای «تفضل»

باشد و به اصطلاح «هو عندهم من المقدم الذى معنى التأخير.»

و بنا به نوشته «تفسير نمونه» (۴۱) چون زن موجودى است عاطفى و احيانا نممكن است تحت تاثير قرار گيرد

لذا در مورد شهادت، يك زن ديگر هم به او ضميمه شده تا از تحت تاثير قرار گرفتن او جلوگیری شود.

بنا به گفته طبرى، تقدم و تاخر لفظى در آيات

قرآنى، فراوان هست؛ همانطور كه تقدم و تاخر معنوى

هم وجود دارد، مثلاً در آيه: «اذ قال الله يا عيسى انى متوفيك و رافعك الى و مطهرك من الذين كفروا...» (آل عمران / ۵۵)

به اعتقاد عدماى، در آن تقدم و تاخر وجود دارد و در اصل بوده است: «اذ قال الله يا عيسى

انى رافعك الى و مطهرك من الذين كفروا و متوفيك بعد

انزالى اياك الى الدنيا...» (۴۲)

گو اينكه بايد در معنای آيه دقت كرد تا فهميد كه آيه

مزبور به وفات عيسى دلالت نمى كند و اينكه برخى

• يعنى: مريم گفت: پروردگارا! چگونه فرزندى براى من خواهد بود، درحالى كه انسانى بامن تماس نگرفته است.

○ يعنى: به يادآوريد هنگامى را كه خداى بزرگ پيمان مؤكد از پيامبران گرفت كه البته كتاب و دانش و حكمت به شما دادم، سپس پيامبرى به سوى شما آمد كه آنچه را با شماست تصديق كند، بايد به او ايمان بياوريد و البته كه او را پارى دهيد.

○ يعنى: ... و دومرد را [بر اين حق] شاهد بگيريد و اگر دو مرد نبودند يك مرد و دوزن از كسانى كه مورد رضيت شما هستند برگزينيد (واين دوزن بايد باهم شاهد قرار گيرند) تا اگر يكى انحرافى يافت، ديگرى به او يادآورى كند...

○ در مسائل بلاغى (= علم معانى) اين تقدم و تاخرها بسيار اهميت دارد، زيرا وقتى مى گوييم: «زيد پسر عمرو است» و يا مى گوييم «پسر عمرو زيد است» از اين دو عبارت نمى توان يك مفهوم در نظر گرفت بلكه اين تقديما به معنای عنايت و اهتمام به آن چيز است. به عبارت ديگر عنايت و اهتمام به چيزى موجب تقديم آن چيز مى باشد. در جمله زير يك مثال موضوع بخوبى روشن مى شود: ما اگر از ستم مرد ستمكارى به جان آمده باشيم و كشتن او را منتظر، مى گوييم: «ظالم را زيد كشت» و در اين مورد نمى گوييم «زيد ظالم را بكشت» زيرا در اين مورد قتل ظالم مورد عنايت است.

○ يعنى: به ياد آوريد هنگامى كه خدا به عيسى گفت: من ترا پسر مى گيرم و پيسوى خود مى برم و از كسانى كه كافر شدند، پاك مى سازم.

فعل «رایتموه» به موت برمی‌گردد که به معنای قتل است و رویهم رفته یعنی: «قدر ایتموه بمرآی متکم ومنظر» در واقع «بقرب متکم» که خواسته است بگوید: «شهادت را با چشم خود دیدید که در نزدیک شما قرار گرفت و شما نظاره‌گر بودید. ثانیاً طبری افزوده است که «انتم تنظرون» برسبیل تأکید است و از قبیل «رایته عیاناً» و «رایته بعینی» و «سمعته باذنی» می‌باشد.

طبری در بحث از آیه: «ولقد صدقکم الله وعده ان تحسونهم باذنه حتی اذا قتلتم وتنازعتم فی الامر وعصیتم من بعد ما اریکم ماتحبون...» (آل عمران/ ۱۵۲) گفته است: (۴۶)

در عبارت، تقدم و تأخر وجود دارد و اصل آن چنین بوده است: «حتی اذا تنازعتم فی الامر قتلتم» یعنی عبارت را از مواردی که کلمه مقدم، در معنا تأخر دارد، دانسته است.

در بحث از آیه «... اعدلوا هو اقرب للتعوی...» (مائده/ ۸) که قرآن مسلمانان را به اجرای عدالت دعوت می‌کند و در آغاز آیه دستور می‌دهد که مؤمنان باید همواره برای خدا قیام کنند و به عدالت گواهی دهند و در بخش دوم آیه دستور می‌دهد: مبادا دشمنی‌های قومی، مانع از اجرای عدالت گردد، در بخش سوم برای بیشتر تکیه کردن بر عدالت و بیشتر اهمیت دادن به عدالت، قرآن می‌گوید: «اعدلوا هو اقرب للتعوی» یعنی

یعنی: شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار، در میان شما عداوت ایجاد کند و شما را از ذکر خدا و از نماز باز دارد [با این همه زبان فساد و با این نهی اکید] از این کار خودداری کنید.

یعنی: و شما تمنای مرگ را پیش از آنکه با آن روبرو شوید، می‌کردید [منظور شهادت در راه خداست] سپس آنرا با چشم خود دیدید، در حالی که به آن نگاه می‌کردید [یعنی حاضر نبودید که به آن تن در دهید].

یعنی: خدا وعده خود را به شما [در باره پیروزی بر دشمن در احد] راست گفت. در آن هنگام [در آغاز جنگ احد] دشمنان را بفرمان او به قتل می‌رسانید [و این پیروزی - داده داشت] تا اینکه دست شدید [بر سر رها کردن سنگرها] و در کار خود به نزاع پرداختید و بعد از آنکه، آنچه را دوست می‌داشتید [از غلبه بر دشمن] به شما نشان داد، نافرمانی کردید... [اقتباس از تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۲۷].

تصور کرده‌اند که کلمه «متوفیک» از ماده «وفات» است و بر مرگ و فوت عیسی دلالت می‌کند، درست نیست: زیرا ماده «فوت» در اصطلاح اهل ادب، اجوف و آوی است و متوفی (از فعل توفی) ریشه آن «وفی» می‌باشد و به معنای تکمیل کردن چیزی می‌باشد، و عمل به عهد را که «وفا» گویند به خاطر تکمیل کردن و به انجام رساندن آن است.

در زبان عربی وقتی می‌گویند: «توفی دینه» یعنی طلب خود را بطور کامل گرفت (۴۳) خلاصه اینکه ماده «فوت» باماده «وفی» و «توفی» از یکدیگر جدا می‌باشد.

طبری در بحث از آیه: «انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة فهل انتم متبهون» (مائده/ ۹۱) بر آن است (۴۴) که جمله استفهامی «فهل انتم متبهون»

به معنای امر است، یعنی «انتهاوا» و سپس مثالهایی آورده و گفته است وقتی به طور استفهام مثلاً می‌گویند: «أین؟» «أین؟» این استفهام به معنای امر است یعنی «اقم فلاتبرح» (= بایست و ثابت باش) در واقع تأکید آن بیشتر است. در آیه مورد بحث که به صورت استفهام تقریری بیان شده، قرآن گفته است:

آیا پس از این همه تأکید و پس از آن همه استدلال، باز هم جای بهانه جویی و یا شک و تردید در مورد ترک این دو گناه باقی مانده است؟

در بحث از آیه: «ولقد کنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد رایتموه وانتم تنظرون» (آل عمران/ ۱۴۳) که در شأن کسانی است که پس از جنگ بدر می‌گفتند: آئی کاش! شهادت در بدر نصیب ما هم می‌شد «که البته برخی از اینان، متظاهر بودند و دروغ می‌گفتند» آنانکه متظاهران این آرزو را داشتند، در جنگ احد که پس از جنگ بدر، رخ داد فرار کردند. این آیه در شأن آنان نازل شد و آنها را سرزنش کرد و گفت: شما کسانی بودید که آرزوی مرگ و شهادت داشتید «فقد رایتموه وانتم تنظرون».

طبری در این باره گفته است: (۴۵) اولاً هاء ضمیر در

عدالت پیشه کنید که به تقوا نزدیکتر است. طبری گفته است (۴۷): مرجع ضمیر «هو» در این مورد «عدل» است یعنی: عدل اقرب به تقوا می باشد. بعد افزوده است که در زبان عربی رسم است گاه برای فعل و مصدر ضمیر می آورند و مثلاً می گویند: «اعدلوا هو اقرب للتقوی» که ضمیر «هو» به مصدر فعل که عدل باشد بر می گردد، همانطور که در آیه ۲۷۱ سوره بقره «ان تبدوا الصدقات فنعماهی وان تحفوها و توتوها الفقراء فهو خیر لکم...» نیز چنین است و ضمیر «هو» به مفهوم جمله بر می گردد.

و گاه نیز اسم اشاره «ذلک» به مفهوم فعل بر می گردد، همانطور که در آیه: «واذا طلقتم النساء... ذلکم از کی لکم...» (بقره/۲۳۲) چنین است. در بخشهای قبلی آیه مزبور قرآن در باب طلاق و اجرای آن یا عدالت، سخن گفته و در بخش پایانی آیه گفته است: «ذلکم از کی لکم» یعنی این دستور، برای تزکیه و نمو عقلی و روحی فوق العاده مؤثرتر است.

طبری توضیح داده که آوردن ضمیر «هو» در جمله اعدلوا هو اقرب للتقوی سبب می شود که صفت تفضیلی «اقرب» مرفوع باشد و جمله هم اسمیه و بر استمرار و تجدد و حدوث دلالت کند و بلاغت بیشتری داشته باشد، در صورتی که بدون ضمیر «هو» می بایست گفته شود: «اعدلوا اقرب للتقوی» به نصب «اقرب» همانطور که در آیه: «... انتھوا خیراً لکم...» (نساء/۱۷۱) کلمه «خیراً» به نصب است.

در بحث از آیه: «لا یؤخذ کم بالله باللقو فی ایمانکم و لکن یؤخذ کم بما عقدتم الایمان...» (مائده/۸۹) که کلمه «عقدتم» از باب تفعیل آمده و همیشه آن «عقد» است و بیسه معنای گره زدن دو سرطناپ می باشد و مجازاً در امور معنوی به کار می رود و هر پیمان محکمی را «عقد» گویند، طبری نوشته است (۸۸): در معنی باب تفعیل، تکرار و کثرت هست و اینکه قرآن، کلمه را «عقدتم» از باب تفعیل یا تشدید گفته و نه «عقدتم» به تخفیف، خواسته است مفهوم کثرت و تکرار، از آن استنباط شود.

منظور از «عقدایمان» بستن سوگندهایی است که از روی جدیت بوده باشد و مصمانه سوگند یاد کرده شود و کفاره چنین سوگندی یکی از سه چیز است: «... فکفارتھ اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اھلکم او کسوتھم او تحریر رقبة...» (مائده/۸۹) اطعام ده مسکین (از غذای معمولی در خانواده) یا پوشاندن لباس برده تن نیازمند و یا آزاد کردن یک برده و اگر به انجام هیچ یک از این سه چیز توانائی نیست، باید سه روز روزه بگیرد (۴۹) «فمن لم یجد فصیام ثلاثة ایام» (مائده/۸۹).

در بحث از آیه: «وقالت الیھود ید الله مخلوله...» (مائده/۶۴) که قوم یهود گفتند: دست خدا به زنجیر بسته شده و کنایه یعنی بخشش نمی کند، قرآن گفته «... غلت ایدیھم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء...» (مائده/۶۴) یعنی دست آنان در زنجیر باد و به علت گفتن این سخن ناروا «لعنوا بما قالوا».

سپس قرآن برای ابطال عقیده ناروای آنان، می گوید: «بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء». طبری گفته است: کلمه «ید» در این آیه مجازاً به معنای عطا و بخشش است، زیرا بذل عطاء و بخشیدن چیزی غالباً به وسیله دست انجام می شود و در شعر اعرشی هم در مدح مردی گفته شده است: یداک یدامجد و کف مفیده و کف اذا ماضن بالزاد تنفق (۵۰)

یعنی: اگر انفاقها را آشکار کنید خوب است و اگر صدقات را مخفیانه هم به نیازمندان بدهید، برای شما بهتر است... (چون ریا و خودنمایی کمتر است).
یعنی: از این تثلیث خودداری کنید و دست بردارید که به سود شما نیست [این تثلیث موهوم است].
یعنی: خدا شما را به خاطر سوگندهای پیبوده و خالی از اراده، مواخذه نمی کند ولی در برابر سوگندهایی که از روی اراده باشد، مواخذه می کند...
گوینده سخن، یک تن بوده ولی چون بخیه نیز به گفتار او راضی بودند، قرآن این سخن را به همه آنها نسبت داده است [رک: تفسیر نمونه، ج ۴ ص ۱۲۵].

اصل سخن طبری چنین است: «... واولی القولین فی ذلک بالصواب عندنا قول من قال تحبسونهما من بعد صلاة العصر، لان الله تعالى عرف الصلاة فی هذا الموضع بادخال «الالف والام» فیها ولا تدخلهما العرب الا فی معروف امافی جنس او فی واحد معهود معروف عند المخاطبین...» (۵۲)

و در بخش دیگر از همین آیه ۱۰۶ سوره مائده یعنی: «یا ایها الذین آمنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیة اثنان ذوا عدل منکم او آخران من غیرکم...» طبری به «حذف» که یکی از مباحث عمده علم معانی است در بلاغت، اشاره کرده و ما هم می‌دانیم که ممکن است ترک ذکر چیزی از ذکر آن ابلغ باشد. © طبری در بحث از این آیه نوشته است: (۵۳) مرفوع بودن کلمه «اثنان» بنا به گفته مکتب نحو بصره، از این جهت است که «اثنان ذوا عدل منکم» در اصل بوده است.

«شهادة اثنین ذوی عدل منکم» کلمه «شهادة» حذف شده و کلمه «اثنان» جانشین آن شده و مرفوع همانطور که در آیه «وأسأل القرية التي...» (یوسف/ ۸۲) چنین است و در اصل «وأسأل اهل القرية التي...» بوده است و «اهل» حذف شده و اعراب آن، به «القرية» داده شده است. کلمه «آخران» هم به وسیله حرف عطف «او» بر «اثنان» معطوف است.

لیکن مکتب نحو کوفه بر آن است که رفع کلمه «اثنان» به کلمه «شهادة» است. و برخی دیگر گفتند که مرفوع بودن کلمه «شهادة» به فعل «اذا حضر».

قرآن در این آیه به مؤمنان دستور داده: «هنکامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، در موقع وصیت باید دو تن عادل را از میان خود به شهادت بطلبید، یا اگر مشاشرت کردید و مرگ شما را فرا رسد (و در راه مسلمانی نیافتید) دو تن از غیر شما [که مسلمان نیستند] و چنانچه به هنگام ادای شهادت در صدق آنها شک کردید آنها را بعد از نماز، نگاه می‌دارید تا سوگند یاد کنند...»

© در زبان فارسی هم، حذف فراوان دیده می‌شود. خواه حذف فعل باشد یا حذف اسم، ولی در تمام موارد حذف باید مناسب باشد و قرینهای هم دال بر محذوف وجود داشته باشد.

قرآن مجید هم به رسم معمول عرب، کلمه «ید» را به کار برده است.

طبری، ذیل آیه مزبور (= وقالت اليهود ید الله مغلولة) نوشته است: (۵۱) یعنی بذلک: انهم قالوا: ان الله یبخل علینا ویمنعنا فضله فلا یفضل کالمغلولة یدہ الذی لا یقدر ان یسطها بعطاء ولا یبذل معروف... و طبری افزوده است که برخی گفتند: حال که «ید» به معنای نعمت و عطا و بخشش است، بهتر بود قرآن هم در دنباله «ید الله مغلولة...» می‌گفت: «بیل یدہ مبسوطة» و نمی‌گفت: «بیل یداه مبسوطة».

طبری، پاسخ داده که چون نعم الهی «لا تعدو لاتحصی» و بی‌شمار است و فراوان و به گفته قرآن: «...وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها...» (ابراهیم/ ۳۴ و نحل/ ۱۸) روی این اصل گفته شده «بیل یداه مبسوطة» به صیغه مثنی، زیرا بدین طریق علاوه بر اینکه مطلب را تأکید کرده، کنایه لطیفی نیز از جود و بخشش خدا را به ما تفهیم کرده است، زیرا آنانکه بخشند مانند وسختی الطبع با هر دو دست می‌بخشند.

در بحث از آیه «...اذا حضر احدکم الموت حین الوصیة اثنان ذوا عدل منکم او آخران من غیرکم ان انتم ضربتم فی الارض فأصابکم مصیبة السموت تحبسونهما من بعد الصلوة فیقسمان بالله...» (مائده/ ۱۰۶) که درباره وصیت است و قرآن دستور داده که اگر در سفر، مرگ کسی فرارسد و دو مسلمان عادل نباشد، از غیر مسلمانها که اهل کتاب باشند به عنوان شاهد باید شهادت دهند و به هنگام ادای شهادت باید آن دو تن را پس از نماز (چنانچه شک و تردیدی وجود داشته باشد) وادارند که به نام خدا سوگند یاد کنند «تحبسونهما من بعد الصلوة فیقسمان بالله»، طبری بر آن است که چون کلمه «الصلوة» با الف و لام ذکر شده و معرفه است منظور نماز عصر مسلمین است و نه تیماز غیر مسلمانی. که می‌خواهد سوگند یاد کند. زیرا در نماز عصر مردم بیشتر شرکت می‌کرده و اصولاً وقت داوریهام در میان مسلمانان بیشتر عصر هنگام بوده است.

طائری یا دو بال خود می‌پرد و طائر به هر گونه پرنده‌ای هم گفته می‌شود، منتها چون در برخی از موارد، این کلمه به امور معنوی هم که دارای پیشرفت و جهش هستند، اطلاق می‌شود، بنابراین برای اینکه اطلاق آن، خاص باشد و فقط درباره پرواز پرنده‌گان صدق کند، جمله «بطیر بجناحیه» بدان افزوده شده است.

وانگهی به قول طبری^(۵۶)، چون قرآن مجید به لسان عرب و لغت متداول میان آنان نازل شده و در گفتگوها منطبق تخاطب آنان رعایت شده و این گونه استعمالات از باب مبالغه در زبان عربی هست، همانطور که می‌گویند: «کلمت فلانا بغمی» و «مشیت الیه یرجلی» روی این اصول قرآن هم از باب مبالغه و تأکید گفته است: «ولا طائر بطیر بجناحیه».

طبری در بحث از آیه: «ولا تقریبا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشدّه...» (انعام/ ۱۵۲) که قرآن، نزدیک شدن به مال یتیم را جایز نمی‌داند «الا بمافیة صلاحه و تشمیره» گفته است: (۵۷) در کلام، حذف هست، زیرا عبارت مذکور بر جمله محذوف دلالت می‌کند و بنابراین ابلغ ترک ذکر محذوف است.

عبارت در اصل چنین بوده است: «ولا تقریبا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشدّه، فاذا ابلغ اشدّه فانستم منه رشدا، فادفعوا الیه ماله».

طبری در تفسیر خود به یک نوع خاص از صنعت التفتات، اشاره کرده و گفته است: (۵۸) ممکن است در آغاز خطاب مفرد باشد و سپس مورد خطاب جمع، و این نوع التفتات در قرآن مجید نظائر فراوان دارد، همچون آیه: «یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فسطلقوهن لعدتهن...» (طلاق/ ۱) که مورد خطاب در ظاهر پیامبر است ولی دستور به طور عموم صادر شده است.

• یعنی: اگر حال [مشرکان را] ببینی، وقتی که در آتش ایستاده‌اند که می‌گویند ای کاش [بار دیگر به دنیا] باز می‌گشتیم و آیات پروردگاران را تکذیب نمی‌کردیم و از مؤمنان می‌شدیم.
• یعنی: ثلاثی مجرد و نه ثلاثی مزید از باب افعال.
• یعنی: هیچ چندم‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند نیست مگر...

می‌باشد و طبری خود این قول را برگزیده، زیرا معتقد است که جمله «اذا حضر» به معنای «عند حضور احدکم الموت» است و «ائنان» هم بدان مرفوع است. طبری در تفسیر بزرگ خود به «حذف» فراوان اشاره کرده و در بحث از حذف کلمات از اشعار شاعران عرب هم مثال آورده است. (۵۴)

در بحث از آیه: «ولوتری اذ وقفوا علی النار فقالوا یا لیتنا نرد ولا تکذب بآیات ربنا وتکون من المؤمنین» (انعام/ ۲۷) اولاً طبری نوشته است: (۵۵) باتوجه به اینکه تفاوت میان «اذ» و «اذا» این است که «اذ» درباره مسائلی است که مربوط به گذشته است و «اذا» مربوط به موضوعات آینده. و وقوف مشرکان در آتش مربوط به آینده خواهد بود و در این باره می‌بایست از «اذا» استفاده می‌شد و در این آیه «اذا» بکار می‌رفت، ولی «ان العرب قد تضع «اذ» مکان «اذا» و «اذا» مکان «اذ»، طبری شعری هم برای تأیید گفته خود به عنوان شاهد مثال آورده است.

ثانیاً طبری نوشته است: اینکه قرآن مجید «اذ وقفوا» گفته است (ولثلاثی مجرد فعل وقف رایبه صیغه مجهول ذکر کرده است) و نه «اذا وقفوا»، فصیح‌تر است، زیرا در زبان عربی می‌گویند: «وقف الدابة» بغیر الف، اذا حبستها و نیز می‌گویند: «وقف الارض» وقتی که زمین را به عنوان صدقه وقف کنی و اصل آن بماند و غیر قابل فروش باشد.

بنابراین «وقف» فعل متعدی است و می‌توان از آن، فعل مجهول ساخت و در مجهول آوردن «وقفوا» هم از نظر بلاغی یک نوع تحقیر نهفته است.

در بحث از آیه: «وما من دابة فی الارض ولا طائر بطیر بجناحیه الا...»^(۵۹) (انعام/ ۳۸) که برخی طاعنان گفته‌اند: جمله «بطیر بجناحیه» زائد است و نیازی به ذکر آن نیست، زیرا معلوم است که هر پرنده‌ای با دو بال خود می‌پرد و به گفته طبری از قبول طاعنان «وهل بطیر الطائر الا بجناحیه فما فی الخیر عن طیرانه بالجناحین من الفائدة»؟

اولاً- در جواب اینان باید گفت: درست است که هر

مطالب قبلی در آیات پیشین بر می‌گردد و خدا می‌خواهد بگوید که «ذلکم الذی سمعتم هبوا حال المؤمنین و الکافرین» پس از اسم اشاره «ذلکم» که قرآن می‌خواهد بگوید، سرانجام مؤمنان پیروز می‌شوند و خدا نقشه کافران و کید آنان را نقش بر آب خواهد ساخت تا نتوانند به مؤمنان آسیبی برسانند، چنین بیان می‌کند: «... و ان الله موهن کید الکافرین».

طبری درباره کلمه «موهن» بحث کرده و گفته است (۱۱۲): اهل مدینه و مکه و نجاه بصره «موهن» را با تشدید خوانده و از باب تفعلیل دانستند ولی قرأت نجاه کوفه «موهن» بدون تشدید است و به اعتقاد من [طبری]: «والتشدید فی ذلک اعجب الی» زیرا در مفهوم باب تفعلیل «موهن» تدریجی و سستی‌های پی در پی و شکست‌های گوناگون هست و این ابلغ است. (هر چند که «موهن» بدون تشدید هم درست است).

در بحث از آیه: «... و ان یروا کل آیه لایؤمنوا بها وان یروا سبیل الرشید لایتخذوه سبیلاً وان یروا سبیل النبی یتخذوه سبیلاً...» (اعراف/ ۱۶۶) که قرآن از متکبران (= آنان که به ناحق تکبر می‌ورزند) سخن گفته است و می‌گوید: اینان اگر هر آیت و نشانه‌ای را ببینند، بدان ایمان نیاورند و حتی اگر هم راه هدایت را ببینند آن را برنگزینند و چنانچه راه گمراهی را ببینند آن را انتخاب کنند.

طبری در بحث از این آیه درباره کلمه «رشید» نوشته است: (۱۱۳) بنا به گفته ابو عمرو بن العلاء این کلمه چنانچه به ضم را و سکون شین باشد، به معنای مطلق «صلاح» می‌باشد همانطور که در آیه ۶ سوره نساء هست «فان آنستم منه رشداً» و چنانچه به فتح را و فتح

• یعنی: برای موسی در الواح، اندرزی از هر موضوعی نوشتیم و بیانی از هر چیز کردیم...

• یعنی: بزودی در دل‌های کافران رعب و ترس و وحشت می‌افکنیم، ضربها را بر بالاتر از گردن [سرهای دشمنان] فرود آرید و دست و پای آنها را از کار بیندازید. (۱۱۴)
• یعنی: سرنوشت [مؤمنان و کافران و حقیت کارشان همان بود که دیدتید] و خداوند نقشه‌های کافران را در برابر مؤمنان سست و ضعیف می‌کند.

در بحث از آیه: «و کتبنا له فی الالواح من کل شیء موعظة و تفصیلاً لکل شیء...» (اعراف/ ۱۴۵) که خدا الواحی بر موسی فرو فرستاده و قوانین و شرایع در آن نوشته شده بوده، طبری از الف و لام در کلمه «الالواح» بهره جسته و آن را عوض از مضاف‌الیه دانسته و بر آن است که عبارت در اصل «و کتبنا لموسی فی الواحه...» بوده است. (۵۹)

طبری در این مورد، از شعر نایفه ذبیانی هم مثال آورده و بر آن است که در قرآن مجید الف و لام عوض از مضاف‌الیه وجود دارد همچون آیه: «فان الجنة هی المأوی» (التازعات/ ۴۱) که در اصل بوده است: «فان الجنة هی مأواه». از این تعبیر طبری می‌توان بهره جست و گفت که خداوند الواحی بر موسی فرو فرستاده که دستوراتی در آنها نوشته شده بوده است.

در بحث از آیه: «... سألنی فی قلوبالذین کفروا الرعب فاضربوا فوق الاعناق و اضربوا منهم کل یتان» (انفال/ ۱۲۱) که قرآن دستور داده بر پیکر کافران ضربهای کاری فرود آرید، یعنی ضربه بر بالاتر از گردن (= فوق الاعناق) یعنی بر مفرها و سرهای آنها. طبری در ترکیب «فوق الاعناق» اقوال مختلف را باز گفته و روایات گوناگون را بیان کرده و بر آن است که برخی گفته‌اند «فاضربوا فوق الاعناق» یعنی «فاضربوا الاعناق» و بعضی هم گفته‌اند: «فاضربوا فوق الاعناق» یعنی «فاضربوا الرقاب».

سپس طبری افزوده است: بهتر آن است که بگوییم «فوق الاعناق» یک نوع تأکید است، زیرا در زبان عربی می‌گویند: «رأیت نفس فلان» یعنی «رأیته» و «فاضربوا فوق الاعناق» معنایش «فاضربوا الاعناق» است. (۱۱۰)

درباره «واضربوا منهم کل یتان» هم نوشته است (۱۱۱): و «الیتان» جمع «یتانه» وهی اطراف اصابع الیدین و الرجلین یعنی یتان جمع یتانه است و به معنی سرانگشت دستها و پاهاست که در آیه مجازاً از باب تسمیه کل و جزء منظور دستها و پاها می‌باشد.

در بحث از آیه: «ذلکم و ان السله موهن کید الکافرین» (انفال/ ۱۸) که اسم اشاره «ذلکم» به

شین باشد به معنای رشد در دین است» بمعنی «الاستقامة و الصواب فی الدین».

در بحث از آیه: «کیف وان یظهروا علیکم لایرقیوا فیکم الا ولادمة یرضونکم یا فواهمم وتأیی قلوبهم واكثرهم فاستقون» (توبه/ ۸) طبری به حذف یک عبارت اشاره کرده و افزوده است در صورتی که ادات استفهام تکرار شود به قرینه می توان عبارت پس از ادات استفهام را حذف کرد، همانطور که در آیه مزبور پس از «کیف» عبارت «.... یكون هولاء المشركين الذین نقصوا عهدهم» حذف شده به قرینه آیه پیشین که قرآن گفته است: «کیف یكون لالمشركین عهد عندالله وعند رسوله...» (توبه/ ۷) سپس طبری برای تأیید گفته خود شعر کعب بن سعد الغنوی را نمونه آورده که گفته است: وخبر تمنای انما الموت فی القری فکیف وهذی هضبة و کثیب

که پس از «کیف» جمله «یکون الموت فی القری» حذف شده است (۱۶).

در بحث از آیه: «قالوا انما نجین من امر الله رحمتالله و یرکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید» (هود/ ۷۳) طبری بر آن است که الف و لام در کلمه «السیب» عوض از مضاف الیهی است که ابراهیم بوده باشد و در واقع جمله چنین بوده است و معنای حقیقی جمله این است: «رحمة الله وسعادته لکم اهل بیت ابراهیم». (۱۷) رحمت الهی بر ابراهیم و خاندانش تنها این نبوده که خدا، ابراهیم را از چنگال نمرود ستمگر رهایی بخشید، بلکه این رحمت خدا ادامه یافته است بطوری که می توان گفت چه رحمتی بالاتر از وجود پیامبر اکرم، که از خاندان ابراهیم بوده است در پایان آیه هم قرآن برای تأکید بیشتر گفته است: «انه حمید مجید».

در بحث از آیه: «خالدین فیها مسادامت السموات والارض...» (هود/ ۱۰۷) که قرآن می خواهد بگوید: آنان که شقاقتند شدند، جاودانه در آتش خواهند ماند، تازمانی که آسمانها وزمین بریاست.

طبری به صنعت تأیید اشاره کرده و افزوده است که معنای «مادامت السموات والارض» یعنی: ابداً و در

توضیحات خود هم گفته است: «وذلك ان العرب اذا ارادت ان تصف الشئ بالدوام ابدأ قالت هذا دائم دوام

السموات والارض بمعنی انه دائم ابدأ» (۱۷). نکته ظریف آن است که خلود به «مادامت السموات والارض» مقید شده و برطبق صریح قرآن، آسمانها و زمینها ابدیت ندارند و زمانی فرا می رسد که آسمانها درهم پیچیده می شود و این زمین ویران می گردد و به زمین دیگری تبدیل می گردد «یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات...» (ابراهیم ۴۸) «یوم نظوی السماء کطی السجل للکتب کما بدأنا اول خلق...» (انبیاء ۱۰۴) لیکن باید دانست که این گونه تعبیرات در زبان عربی وجود دارد و کنایه از ابدیت و جاودانگی نسبی است، همچنانکه می گویند: ایسن وضع برقرار خواهد بود «ملاح کوکب» مادام که ستارهای می درخشند، یا «ملاح الجدیدان» مادام که شب و روز وجود دارد. (۱۷)

در بحث از آیه «ولوشاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعاً...» (یونس/ ۹۹) که شاید اشارتی به ایمان اجباری و اضطراری باشد- البته این گونه ایمان ارزشی هم ندارد و لازمه اصل آزادی اراده آن است که انسانها از روی درک و شعور به خدا ایمان آورند.

طبری در پاسخ برخی از طاعتان که گفته اند: کلمه «کل» بر جمیع دلالت می کند و «جمیع» همان «کل» است «فما وجه تکرار ذلك و کل واحده متهما تغنی عن الاخری» گفته است (۱۸): این خود یک نوع تأکید

• یعنی: چگونه [بیمانشان ارزش دارد] در حالی که اگر بر شما پیروز شوند نه ملاحظه خویشاوندی با شما را می کنند و نه پیمان را. شما را با زبان خود خشنود می کنند ولی دلهای آنان ابا دارد و اکثر آنها نافرمانی دارند.

• در نوشتن کلمه «رحمت» با تالی مبسوطه، رعایت رسم الخط قرآنی شده است، زیرا می گویند نوشتن با تالی مبسوطه دلالت بر بسط رحمت الهی می کند.

• یعنی گفتند تا فرمان خدا در شگفتی؟ این رحمت خدا و یرکاتش بر شما خانواده است، چرا که او حمید و مجید است.

• یعنی به قول طبری: «ان الله مجود فی تفضله علیکم بما تفضل به من النعم علیکم و علی سائر خلقه. مجید: ذومجد و مدح و ثناء کریم. (تفسیر طبری، ج ۱۵، ص ۴۰۰).

است و در قرآن این گونه عبارات مؤکد هست، مانند: «... لا تتخذوا الهین اثنین...» (نحل/ ۵۱) که خدا دستور داده، دومعبود برای خود انتخاب نکنید. کلمه «اثنین» برای تأکید آمده است، در صورتی که «الهین» خود بر مثنی دلالت می‌کند.

در بحث از آیه: «اذ قال یوسف لایه یا ابت انی رأیت احد عشر کویا والشمس والنمر رأیتهم لی ساجدین» (یوسف/ ۴) اولاً طبری گفته است: «تکرار فعل «رأیتهم» برای تأکید است و از جنبه بلاغی حائز اهمیت و نشان دهنده قاطعیت و حتمی بودن مسأله است. در واقع قرآن خواسته است بگوید که یوسف با شک و تردید از خواب خود برای پدر سخن نگفته بلکه از روی قطع و یقین خواب را برای پدر بازگو کرده و تکرار آن از باب «کلمت اخاک کلمته» می‌باشد. نکته دیگری که طبری در این آیه بدان اشاره کرده، کلمه «ساجدین» است که با «ین» جمع بسته شده و این گونه جمع بستنها اختصاص به ذوی العقول دارد و در این مورد لازم بود گفته شود: «ساجدات».

طبری در توضیحات خود گفته است: که چون سجود از افعال انسانها و ذوی العقل است و شمس و قمر و کواکب در این آیه هم کنایه از انسانهاست، بسا بر این «ساجدین» گفته شده است. و علت اینکه برای خورشید و ماه و ستارگان نیز ضمیر «هم» بکار رفته این است که مرجع ضمیر در معنی و حاق واقع، برادران و پدر و مادر یوسف می‌باشد.

در بحث از آیه: «... فأتقوا الله ولا تسخزون فی ضیفی...» (هود/ ۷۸) که لوط پیامبر به قوم خود می‌گوید: ای قوم از خدا بترسید و مرا در پیشگاه مهمانانم رسوا مسازید و آبروی مرا تبرید و با قصد سوء در باره مهمانانم، مرا خوار نکنید.

طبری از مفرد به معنای جمع سخن گفته و نوشته است (۷۰): «و «الضیف» فی لفظ واحد فی هذا الموضع بمعنی الجمع، والعرب تسمى الواحد والجمع «ضیفاً» بلفظ واحد. كما قالوا: رجل عییل وقوم عدل. در بحث از آیه: «وما تكون فی شأن وما تتلوا منه من

قرآن ولا تعملون من عمل الا کنا علیکم شهوداً...» (یونس/ ۶۱) که بخش اول و دوم آیه به صورت مفرد و خطاب به پیامبر اکرم است و بخش سوم به صورت جمع و مورد خطاب عمومی است (= ولا تعملون من عمل) طبری گفته است (۷۱): علاوه بر اینکه می‌توان گفت که آیات قرآنی از سوی خدا می‌باشد و تلاوت آنها از ناحیه پیامبر اکرم است و عمل کردن بدانها به همه مردم ارتباط دارد، اصولاً خطاب به یک فرد و سپس جمع را مخاطب ساختن از ویژگیهای قرآن است، همانطور که در آیه «یا ایها النبی اذا طلقتم النساء...» (طلاق/ ۱) نیز چنین است. و حتی در آیات قرآنی، برای خطاب به یک فرد گاه مثنی آورده می‌شود همانطور که در آیه: «قال اجیب دعوتکما فاستقیموا ولا تتبعان سبیل السذین لایعلمون» (یونس/ ۸۹)

از خطاب مفرد به مثنی عدول شده زیرا در آیه پیشین، موسی با خدا راز و نیاز می‌کند و می‌گوید: «وقال موسی ربنا انک آتیت فرعون وملائه زینة واموالاً فی الحیاة الدنیا...» (یونس/ ۸۸) طبری افزوده است (۷۲) که در شعر عرب هم نظیر دارد، همچون شعر مضر بن ربیع الاسدی که گفته است:

فقلت لصاحبی لا تعجلنا

بنزع اصوله واجتزشیحا

حتی طبری نوشته است: (۷۳) گاه ممکن است

* یعنی: [به یاد آر] زمانی را که یوسف به پدرش گفت: پدرم! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه در برابر من سجده می‌کنند. طبری از قول قتاده نقل کرده است: «الکواکب: اخوته، والشمس و القمر: ابواه. (رک: تفسیر طبری، ج ۱۵، ص ۵۵۷).

○ یعنی: در هیچ حال و اندیشه‌ای نیستی و هیچ قسمتی از قرآن را تلاوت نمی‌کنی و هیچ عملی را انجام نمی‌دهی مگر آنکه ما نیز شما حاضر هستیم...

◇ [با آنکه دعاکننده موسی می‌باشد] ولی قرآن به موسی و برادرش خطاب می‌کند که من دعای شما را اجابت کردم، در راه عقیده خود استوار باشید و استقامت به خرج دهید و از راه جاهلان ترویج و برنامه‌های خود را اجرا کنید...

◎ یعنی: موسی گفت: پروردگارا! تو فرعون و اطرافیانش را از زیست و اموالی سرشار در زندگی دنیا دادای...

بلاغت است) اشاره کرده و گفته است که جمله در اصل بوده است: «قل فاتوا بسورة مثل سورته» که سوزه حذف شده (۷۱) همان طور که گاه ممکن است یک فعل به قرینه حذف شود، همچون آیه: «... فاجمعوا امرکم وشرکاءکم...»^(۷۱) (یونس/۷۱) که نصب «شرکاء» به فعل محذوف «ادعوا» می باشد یعنی به قول طبری (۷۲) معنی چنین است: «احکموا امرکم وادعوا شرکاءکم».

این گونه حذفها در شعر شاعران عرب هم هست مانند:

ورأیت زوجک فی الوغی

مقلداً سیفاً و رمحاً

و معلوم است که «الرمح لا یستقلد» این است که می گویند: «حاملأ» محذوف است. (۷۸)

• یعنی: خدا وجودی است که خورشید را روشنایی و ماه را نور قرار داد و برای آن منزلگاههایی مقدر کرد تا عدد سالها و حساب کارها را بداند...

ضیاء نورذاتی است. و نور» مفهوم اعمی دارد که هم ذاتی را شامل می شود و هم عرضی را. (رک: تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۲۲۶).
• یعنی: ... شایسته تر این است که خدا و رسولش را راضی سازند...
• عنی: «الشرکاء» الیهتم و اوائنهم (رک: تفسیر طبری، ج ۱۵، ص ۲۴۹).

دو چیز ذکر بشود و تنها برای یکی از آن دو چیز ضمیر آورده شود، همانطور که در آیه، «هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نوراً و قدره منازل لتعلموا عدد السنین...» (یونس/۵) چنین است یعنی دو کلمه شمس و قمر آمده و تنها برای قمر ضمیر آورده شده است. طبری در بحث از آیه مزبور دو وجه را بدین طریق بیان کرده است: «واحدها ان تکون الیها فی قوله: قدره للقمر خاصه، لان بالاهله يعرف انتقضاء السنین لایبالشمس، والاخر: ان یکون ا کتفی بذکر احد هما عن الاخر نظیر آیه: ... والله ورسوله احق ان یرضوه...» (توبه/۶۲) که قاعدتاً می بایست ضمیر در «یرضوه» به صورت مثنی آورده شود، زیرا مرجع ضمیر دو چیز است لیکن به صورت مفرد آورده شده و شاید هم منظور این بوده که گفته شود رضایت پیامبر از رضایت خدا جدا نیست و این دو رضایت به منزله یک رضایت است و پیامبر اکرم در برابر خدا از خود استقلالی ندارد (۷۴) نظیر آن در شعر شاعران عرب نیز هست (۷۵).

در بحث از آیه «... قل فاتوا بسورة مثله...» (یونس/۳۸) که قرآن معاندان را به نظیره گویی فرا می خواند واز آنان می خواهد که یک سوره همانند آن بیاورند، طبری به حذف مضاف الیه (که حذف خود از

یادداشتها:

- ۱- برای آگاهی بیشتر از مساحت بلاغی کتاب، رجوع شود به: ابوزکریا یحیی بن زید الفراء، معانی القرآن تحقیق از: محمد یوسف نجاتی - محمد علی التجاره چاپ دارالکتب المصریه ۱۳۷۴ هـ ۱۹۵۵ م، ج ۱، ص ۱۴، ۴۸، ۲۰۲، ۱۵، ۳۳ و ۶۳.
- ۲- ابو عبیده ممر بن السمنی، مجاز القرآن، تحقیق از: دکتر محمد فواد سزگین، الطبعة الثانیه ۱۳۹۰ هـ - ۱۹۷۰ م، مکتبه لمد الخانجی، دارالفکر (در دو جلد)، ج ۱، ص ۸-۱۶.
- ۳- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: مقاله این جانب تحت عنوان: «مجاز القرآن ابو عبیده و تأثیر آن در کتب بلاغی» در نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، ش ۲۰، پاییز ۱۳۵۵ ش- ۱۳۹۷ هـ. ق.
- ۴- رک: حافظ ابوبکر احمد بن علی الخطیب بغدادی (م ۴۶۳ هـ) تاریخ بغداد (مدینة السلام) ۱۳۴۹ هـ - ۱۹۳۱ م (در ۱۴ جلد) ج ۲، ص ۲۵۴ و نیز رجوع شود به: شمس الدین احمد بن محمد
- معروف به: ابن خلکان (م ۶۸۱ هـ) و فیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، تحقیق و تملیق از: محمد محیی الدین عبدالحمید، مکتبه النهضة المصریه، قاهره ۱۹۴۸ م - ۱۳۶۷ هـ الطبعة الاولی، ج ۴، ص ۳۲۶.
- ۵- ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه، تأویل مشکل القرآن، تحقیق و شرح از: السید احمد صقر، الطبعة الثانیه ۱۳۹۳ هـ - ۱۹۷۳ م، قاهره، دارالتراث، مقدمه، ص ۷.
- ۶- رک: مقدمه تأویل مشکل القرآن، ص ۱۱.
- ۷- برای آگاهی بیشتر از شرح حال ابن قتیبه و تألیفات وی و اظهار نظر علماء درباره او و کتاب «تأویل مشکل القرآن» رجوع شود به: مقدمه محققانه ۸۷ صفحه ای فاضل محقق - السید احمد صقر - که کتاب مزبور را نیز با تحقیقات عالمانه و تعلیقات بسیار خوب، چاپ کرده است.
- ۸- محمود بن عمر زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و

- ۱- برای آگاهی بیشتر از مساحت بلاغی کتاب، رجوع شود به: ابوزکریا یحیی بن زید الفراء، معانی القرآن تحقیق از: محمد یوسف نجاتی - محمد علی التجاره چاپ دارالکتب المصریه ۱۳۷۴ هـ ۱۹۵۵ م، ج ۱، ص ۱۴، ۴۸، ۲۰۲، ۱۵، ۳۳ و ۶۳.
- ۲- ابو عبیده ممر بن السمنی، مجاز القرآن، تحقیق از: دکتر محمد فواد سزگین، الطبعة الثانیه ۱۳۹۰ هـ - ۱۹۷۰ م، مکتبه لمد الخانجی، دارالفکر (در دو جلد)، ج ۱، ص ۸-۱۶.
- ۳- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: مقاله این جانب تحت عنوان: «مجاز القرآن ابو عبیده و تأثیر آن در کتب بلاغی» در نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، ش ۲۰، پاییز ۱۳۵۵ ش- ۱۳۹۷ هـ. ق.
- ۴- رک: حافظ ابوبکر احمد بن علی الخطیب بغدادی (م ۴۶۳ هـ) تاریخ بغداد (مدینة السلام) ۱۳۴۹ هـ - ۱۹۳۱ م (در ۱۴ جلد) ج ۲، ص ۲۵۴ و نیز رجوع شود به: شمس الدین احمد بن محمد

- عیون الاقوال فی وجوه التاویل، معروف به: تفسیر کشاف، مصر، چاپ اول ۱۳۵۴ ه. ق. ج ۱، ص ۱۶.
- ۹- جامع البیان عن تاویل آی القرآن، معروف به: تفسیر طبری، ابو جعفر محمد بن جریر طبری، تحقیق و تعلیق حواشی و احادیث از: محمود محمد شاکر، احمد محمد شاکر، دارالمعارف بمصر، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۲۸.
- ۱۰- تفسیر طبری، ج ۱، ص ۱۵۳، ۱۵۴.
- ۱۱- مأخذ پیشین، ج ۱، ص ۳۱۸.
- ۱۲- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: مأخذ سابق، ج ۱، ص ۳۱۸-۳۲۰.
- ۱۳- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: مأخذ سابق، ج ۱، ص ۳۲۷ و ۳۲۸.
- ۱۴- مأخذ سابق، ج ۱، ص ۵۲۱.
- ۱۵- مأخذ سابق، ج ۱، ص ۲۷۹.
- ۱۶- مأخذ سابق، ج ۱، ص ۱۶۰-۱۶۶.
- ۱۷- مأخذ سابق، ج ۱، ص ۲۲۶.
- ۱۸- برای آگاهی بیشتر درباره آیه مورد بحث، رجوع شود به مأخذ سابق، ج ۱، ص ۲۲۶-۲۲۹.
- ۱۹- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: مأخذ سابق، ج ۲، ص ۴۸۴-۴۸۹.
- ۲۰- مأخذ سابق، ج ۲، ص ۳۲۴.
- ۲۱- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: مأخذ سابق، ج ۲، ص ۴۸۵.
- ۲۲- مأخذ سابق، ج ۲، ص ۱۶۲-۱۶۴.
- ۲۳- مأخذ سابق، ج ۲، ص ۳۵۷-۳۶۰.
- ۲۴- مأخذ سابق، ج ۲، ص ۳۵۰.
- ۲۵- مأخذ سابق، ج ۲، ص ۳۹۴ و ۳۹۵.
- ۲۶- مأخذ سابق، ج ۲، ص ۳۹۶.
- ۲۷- مأخذ سابق، ج ۲، ص ۱۱۴.
- ۲۸- مأخذ سابق، ج ۲، ص ۳۳۹.
- ۲۹- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: مأخذ سابق، ج ۴، ص ۳۹۷-۴۱۶.
- ۳۰- مأخذ سابق، ج ۴، ص ۲۶۹ و ۲۷۰.
- ۳۱- مأخذ سابق، ج ۵، ص ۲۵۰-۲۵۲.
- ۳۲- مأخذ سابق، ج ۵، ص ۵۴۲.
- ۳۳- مأخذ سابق، ج ۵، ص ۵۵۱.
- ۳۴- مأخذ سابق، ج ۶، ص ۳۵۸.
- ۳۵- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تفسیر نمونه، زیر نظر استاد ناصر مکارم شیرازی، نشر دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۰.
- ۳۶- تفسیر طبری، ج ۶، ص ۲۵۸ و ۲۵۹.
- ۳۷- مأخذ سابق، ج ۶، ص ۴۲۰ و ۴۲۱.
- ۳۸- برای آگاهی بیشتر در این زمینه رجوع شود به: تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۱۶ و ۴۱۷.
- ۳۹- مأخذ سابق، ج ۶، ص ۵۵۰ و ۵۵۱.
- ۴۰- مأخذ سابق، ج ۶، ص ۶۲.
- ۴۱- تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۲۸۷.
- ۴۲- تفسیر طبری، ج ۶، ص ۴۵۸.
- ۴۳- تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۳۰.
- ۴۴- تفسیر طبری، ج ۶، ص ۲۸۱ و ۲۸۲.
- ۴۵- مأخذ سابق، ج ۷، ص ۲۴۸.
- ۴۶- مأخذ سابق، ج ۷، ص ۲۹۲.
- ۴۷- مأخذ سابق، ج ۱۰، ص ۹۶.
- ۴۸- مأخذ سابق، ج ۱۰، ص ۵۲۴.
- ۴۹- برای آگاهی بیشتر در این زمینه، رجوع شود به: تفسیر نمونه، ج ۵، ص ۶۰-۶۷.
- ۵۰- دیوان اعشی، ص ۱۵۰ به نقل از باورقی، ج ۱، ص ۴۵۱، تفسیر طبری.
- ۵۱- تفسیر طبری، ج ۱۰، ص ۴۵۵.
- ۵۲- مأخذ سابق، ج ۱۱، ص ۱۷۶.
- ۵۳- مأخذ سابق، ج ۱۱، ص ۱۵۹.
- ۵۴- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: مأخذ سابق، ج ۱۱، ص ۱۹۷ و ۲۰۰ و ۵۷۸.
- ۵۵- مأخذ سابق، ج ۱۱، ص ۳۱۷.
- ۵۶- مأخذ سابق، ج ۱۱، ص ۳۴۹.
- ۵۷- مأخذ سابق، ج ۱۲، ص ۲۲۱-۲۲۴.
- ۵۸- مأخذ سابق، ج ۱۲، ص ۲۹۸.
- ۵۹- مأخذ سابق، ج ۱۳، ص ۱۰۶.
- ۶۰- مأخذ سابق، ج ۱۳، ص ۴۲۹ و ۴۳۰.
- ۶۱- مأخذ سابق، ج ۱۳، ص ۴۳۱.
- ۶۲- مأخذ سابق، ج ۱۳، ص ۴۴۹ و ۴۵۰.
- ۶۳- مأخذ سابق، ج ۱۳، ص ۱۱۵ و ۱۱۶.
- ۶۴- مأخذ سابق، ج ۱۴، ص ۱۴۵.
- ۶۵- مأخذ سابق، ج ۱۵، ص ۴۰۰.
- ۶۶- مأخذ سابق، ج ۱۵، ص ۴۸۱.
- ۶۷- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۴۵.
- ۶۸- تفسیر طبری، ج ۱۵، ص ۵۲۱.
- ۶۹- مأخذ سابق، ج ۱۵، ص ۵۵۶.
- ۷۰- مأخذ سابق، ج ۱۵، ص ۴۱۶.
- ۷۱- مأخذ سابق، ج ۱۵، ص ۱۸۵.
- ۷۲- مأخذ سابق، ج ۱۵، ص ۱۸۵، متن و باورقی.
- ۷۳- مأخذ سابق، ج ۱۵، ص ۲۲۳.
- ۷۴- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به: تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۹ و ۲۰.
- ۷۵- تفسیر طبری، ج ۱۵، ص ۲۲۳، متن و باورقی.
- ۷۶- مأخذ سابق، ج ۱۵، ص ۹۱.
- ۷۷- مأخذ سابق، ج ۱۵، ص ۱۴۸.
- ۷۸- مأخذ سابق، ج ۱۵، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.